**حکمت به مثابۀ هویت ایرانی**

**علی اسماعیلی ایولی**

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه سمنان

a\_esmaeeli@semnan.ac.ir

**حسن دوست محمدی**

مربی و هیات علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه سمنان

h\_doostmohammadi@semnan.ac.ir

**حسینعلی عربی**

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه سمنان

harabi@semnan.ac.ir

**چکیده**

 حکمت، کهن ترین مفهوم مشترک در همۀ ملل و ادیان و یکی از صفات خدای متعال بوده است که به معنای نحوه زندگی خوب برای نیل به سعادت است. اعتدال، بصیرت و علم و عمل مهمترین مولفه های وجودی آن هستند و ارتکاب گناه موجب زوال آن می شود و اعمال نیک سبب تقویت حکمت است . در باره خاستگاه حکمت، اشتراک نظر در همه تمدن ها این است که آغاز حکمت از هرمس و تفکر هرمسی بوده است .

در تاریخ تفکرات فلسفی با ضعف برخی نتایج به دست آمده از فلسفه مشاء، مکتب اشراقی ظهور کرد، از دیدگاه شیخ اشراق برای تحقیق در مسایل فلسفی و حکمت الهی تنها روش های عقلی صرف و استدلال برهانی، کافی نیست بلکه سلوکِ قلبی و مجاهدت نفسانی هم لازم است. از دیدگاه سهروردی، فلسفه از مشرق زمین و ایران به یونان رفته است. او تحت تاثیرحکمای فهلوی ایرانِ باستان بوده است و درکتب و رساله هایش از حکمت خسروانی واصطلاحات آن مانند اصنام و هیاکل استفاده کرده است .همچنین دردیدگاه اشراقی، ارباب انواعِ افلاطونی، همان "امشاسبندانِ" ایرانی است که در حکم ملائکۀ مقربین هستند.

حکمت در ایران باستان، منشا الهی داشت و با عناوین حکمت فهرستی، ارزشی و رویدادها مطرح بوده و به عنوان یک فضیلتِ برجسته و به صورت پند و اندرز و موعظه (هندرز) مطرح بوده است . قبل از آنکه ارسطو، در شمار فضایل اربعه، حکمت را بیان کند، در فلسفه ایرانی چهار فضیلتِ شچاعت، عدالت، عفت و حکمت مرسوم بوده است. حکمت به عنوان یکی از عناصر مهم در هویت ایرانی دخیل بوده است که علاوه بر یونان، در حکمت اسلامی هم مورد توجه قرار گرفت وعالمانِ مسلمان آن را با حکمت قرآنی تلفیق کرده اند در حالی که در فلسفۀ مشّائی این قرابت، کمتر دیده می شود اما در حکمت متعالیه صدرایی فضیلت حکمت به حکمت قرآنی بیشتر نزدیک شده است. در این مقاله اصول حکمت ایرانی و تاثیر آن برفلسفه غربی با روش توصیفی تحلیلی بررسی شده است .

**واژگان کلیدی:** حکمت ایرانی، هویت اجتماعی، حکمت قرآنی، فضیلت حکمت،هندرز، حکمت هرمسی

**مقدمه**

خداوند حکيم انسان را کاوشگر آفريده و نمونه‌هايي از اوصاف خود را در او به وديعت نهاده است، ازميان اسماء و صفات الهي برخي از آن ها در انسان تجلي نموده که از جمله آنها اسم حکيم است و اين اسم منشأء انديشوري، پژوهشگري، تفکر و تعقل در نهاد آدمي است. حکمت درک ويژه‌اي است که انسان به واسطه آن مي‌تواند حق و حقيقت را دريابد و از تباهي و انحراف جلوگيري نمايد. به عبارت ديگر، حکمت آدمي را به امر حق که باطلي در آن نيست آگاه مي‌سازد، پس حکمت وصول به حق به واسطه دانش و خرد است و روح انسان با علم و عمل به قدري تکامل مي‌يابد که همه حقايق عوالم وجود را در خود جاي مي‌دهد.

حكمت، علمي است كه به عمل بينجامد و هم‌چنين يك حالت و خصيصه درك و تشخيص است كه شخص به وسيله آن مي‌تواند حق و واقعيت را درك كند و مانع از فساد شود و كار را محكم و متقن انجام دهد و از افعال قبيح دوري كند. معناي اساسي حكم ، منع و بازدارندگي است و بر پايه آن احكام و اتقان و قضاء‌ و داوري و حكم و حكمت حكيم شكل گرفته است. حكم حاكم از فساد و هرج و مرج جلوگيري مي‌كند و كلام محكم و متقن و حكيمانه از سستي معنا و بيهودگي محفوظ است. حكيم حافظ و مانع خود و ديگران در كردار، گفتار و رفتار است كه با تدبير همراه بوده و نيازمند علم و آگاهي حقيقي است.

**مفهوم شناسی**

در ادبيات فارسي «حكمت» به معاني دانايي، عدل و حلم و بردباري، درست كرداري، و درست گفتاري و دليل و سبب و جهت و غايت به كار رفته اما نزديك‌ترين معادل آن فرزانگي است. از اين رو «حکمت» را در زبان فارسي فرزانگي مي‌گويند و حکيم را فرزانه. فرزانگي حکمت و خرد، خردمندي، عاقلي و بخردي است، در زبان پهلوي «فرزانگيه»، و در مقابل فرزانگي، نافرزانگي، بي‌خردي و بي‌عقلي است. واژه فرزان را علم، حکمت و دانش گفته‌اند و معناي فَر شأن، شوکت، رفعت و شکوه است. (دهخدا ،1377 ج( 9162 6

توجه به اخلاق يا حکمت عملي که در ادبيات ايران به صورت پند نامه و اندرزنامه حفظ شده بود، پس از ورود اسلام به ادبيات عربي نيز راه يافت. در سده‌هاي سوم و چهارم و پنجم اندرزگويي و توجه به موضوعات اخلاقي در آثار شاعران و نويسندگان همراه با ستودن خرد بوده است،‌ زيرا خرد به نيک خويي و فضيلت فرمان مي‌داد. اين ادبيات بر تلقي ايراني از حکمت در دوره اسلامي تأثير زيادي داشته است. اين تلقي سبب شد تا در سده پنجم فردوسي، نظامي، سنايي و کسايي مروزي از حکمت عملي سخن بگويند و لقب حکيم بگيرند.

حکمت از ماده «حکم» در اصل به معناي منع کردن براي اصلاح يک چيز است و به همين جهت لگام حيواني را «حکمة الدابه» ناميده وحکيم را متقن در امور و عالم و صاحب حکمت گفته‌اند. از نظر صرفي «فعيل» در معناي اسم فاعل است، و يا اين که «فعيل» در معناي مُفعِل باشد يعني کسي که چيزها را محکم و متقن مي‌کند. برخي گفته‌اند «حکيم» يعني آن که داراي حکمت است و حکمت را شناخت برترين اشيا با برترين علوم مي‌دانند. و گفته شده به کسي که به خوبي و دقيق و متقن کارها و سازه‌ها و صنايع را انجام دهد «حکيم» مي‌گويند. البته «حکيم» به معني حاکم را در اسما الهي نيز جايز دانسته‌اند مانند «قدير» به معناي قادر و «عليم» به معناي عالم. «حکيم»، به‌عنوان صفت قرآن نيز آمده است؛ آن کتاب ذکري است حاکم بر شما، يا قرآن کتاب محکمي است که در آن اختلاف و اضطرابي نيست.

حکيم را بر فيلسوف، دانشمند و پزشک اطلاق کرده‌اند؛ همچنين، در مورد کسي به کار مي‌رود که واجد استدلال محکم و برهان است. حکيم، فردي است که جامع علم و اخلاق باشد؛ اگر جامعيت او مطلق باشد انسان کامل است و اگر نسبي باشد مانند فردي است که با دورانديشي اقدام به کار مي‌کند و تابع شهوات نيست و به مال و مقام مغرور نمي‌شود و همه رفتارهاي او تابع عقل است. (صلیبا ، 1381 ،323 )

انسان حکيم، فردي است که در انجام کارها بهترين طرح‌ها را تهيه مي‌کند و آن چه بهتر است را اجرا مي‌کند. يعني، در حکمت عنصر علم و عمل هر دو لازم است. اگر انسان در مقاصد و اهداف مختلف، برترين هدف را انتخاب کرده و از راه‌هاي متفاوت رسيدن به هدف، برترين راه را برگزيند، حکيمانه عمل کرده است. کاري حکيمانه است که با لحاظ برترين هدف و انگيزه برتر و با نيت خالصانه باشد نه به قصد رفع عذاب يا طمع ثواب. روش حکيمانه آن است که بهترين و آسان ترين راه براي رسيدن به هدف برتر انتخاب شود، لذا هدف حکيمانه وسيله نادرست را توجيه نمي‌کند.(مطهری ،1381 ،ج8، 423)

 زیاده روی در قوه عاقله (حکمت )را جربزه می گویند ، مقصود این است که انسان به توانایی فکري خود مغرور شود و علاوه بر اعتماد به مدرکات خود، آن را در هر ميداني هرچند بدون فراهم بودن آگاهي‌هاي لازم به کار گيرد و حداکثر استفاده را از آن ببرد و روشن است در صورتي محصولات فکري افراد مي‌تواند براي انسان ارزش بهره‌ وري داشته باشد که آنان در آن زمينه داراي شرايط لازم باشند. همچنين، جربزه را «سفسطه» يعني حکمتِ آميخته به دروغ و اندوده به تزوير گفته‌اند. وقتي قوه عاقله از اعتدال بيرون رود، و به استخراج امور باريکي که با واقع مطابق نيست، بپردازد حد افراط آن است. (نراقی ، بی تا ؛ ج2، 111)

آيه الله جوادي آملي در توضيح جربزه در قالب مثال، اين ملکه را مثل گنجشکي دانسته‌اند که دائم از يک شاخه به شاخه ديگر مي‌رود و بي‌دليل مطلبي را نقض يا تاييد يا تخرب مي‌کند. جربزه يعني تند پروازي ذهن که اگر تعديل نشود با وجود آن هرگز چنين فردي در اخذ معارف از معلم حقيقي به جايي نمي‌رسد. (جوادی آملی ،ج9، 89)

هم چنین گفته اند جربزه عبارت است از افراط از حد لايق در مسئله تفکر، و ندانستن مرز و حدي براي فکر، و اين خود يکي از بلاهاي خطرناک است، چون چنين کسي از حق تجاوز مي‌کند،‌بلکه امور دقيق و غير مطابق با واقع را استخراج مي‌کند، و چه بسا سرانجام کارش در مسائل عقلي به الحاد و فساد عقيده، و احياناً جنون سوفسطايي بکشد و در مسائل شرعي به وسواس بينجامد. (موسوی همدانی ،1377،ج16، 231)

تفریط حکمت ،بلاهت و حماقت است ،بلاهت در قالب مثال مثل گنجشکي است که روي يک شاخه مي‌نشيند و به جاي ديگر نمي‌رود يعني، فردي که از لازم به ملزوم پي نمي‌برد و در قدرت انديشه کند باشد و مدتي طول بکشد تا از يک مقدمه به مقدمه ديگر برود براي اين که به نتيجه برسد. چنين فردي بطيء الانتقال، کودن و نيازمند کمک ديگران است. (جوادی آملی ،1381،ج9، 89)

احمق داراي تخيل مشوش، تداعي تند و ناپيوسته، دقت سريع و ناپايدار، عليرغم عدم استعداد آشکارش در توفيق يافتن و به اتمام رسانيدن آنچه انجام مي‌دهد، درباره خويش پندار مبالغه آميزي دارد، ادعا نمودن و لاف زدن را دوست دارد، به رفتار نيکو حساسيت کمي دارد، اما به تهديد و مداهنه و تملق بسيار حساس است.(لالاند،1377، 352 )

مفاهيم بسياري به عنوان مفاهيم نزديک به حکمت مطرح است. حکمت با علم، عقل، کتاب، حکومت، موعظه، بصيرت، فلسفه، اعتدال، شرک، هدي، ضلال، حق، عهد، اندرز، حرّيت، حلم، حکم، حزم، سعادت، کمال، جهل، نطق، خواطر، تزکيه، رويه، فکر، لُبّ، فتوت، ذکاء، فطانت، کيس، تدبير و شکر متناظر است. بخشي از اين مفاهيم از توابع يا فروعات حکمت است که در کتب اخلاق عالمان مسلمان به طور پراکنده ديده مي‌شود پند در نوشته‌هاي زرتشتي به زبان پهلوي تا سده سوم، واژه‌اي بسيار آشنا بوده و معناي متداول آن برابر با «اندرز» به معناي نصيحت است. در ايران قبل از اسلام، ادبيات اندرزي مهم ترين بخش ادبيات پهلوي را تشکيل مي‌داده است. پندنامه‌هاي پرسش و پاسخي شامل مهم ترين واژه‌هاي پندي براي تأثيرگذاري تربيتي است. تفاوت پند و اندرز اين است که پند معمولاً در يک جمله در کلمات محدودي بيان مي‌شود اما اندرز بيشتر به مجموعه‌اي از پند گفته مي‌شود. از اواخر قرن پنجم، رساله‌هاي اخلاقي موسوم به پندنامه آغاز شد که همگي ريشه در اخلاقيات اندرزنامه‌هاي ايران باستان داشتند. اين پندنامه‌ها متأثر از متون و عرفان اسلامي است. مهم ترين پندنامه‌هاي فارسي عبارتند از: خردنامه از مقالات حکماء، جاويدان خرد، راحه الانسان، پندنامه ارسطا طاليس به اسکندر، صد پند لقمان، قابوسنامه، سياست نامه و کتاب‌هايي با عنوان نصيحة الملوک. (شارل، 1379،ج،766،5 )

**حکمت مکتوب و شفاهي**

حکمت از حيث شکل و قالب، پيش از آن که صورت مکتوب به خود بگيرد، شفاهي بوده است؛ از اين رو در بررسي حکمت توجه به فرهنگ عامه و مَثَل‌‌‌‌ها اهميت اساسي دارد. انديشه‌‌‌‌هاي حکمي، متناسب با جنبه عملي‌‌‌‌شان در قالب مکتوب به شکل «کلمات قصار» بيان شده است، و يا اين که در متون ادبي (ديني يا فلسفي) ديده مي‌‌‌‌شود، از اين رو برخي از بزرگان ادب با عنوان «حکيم» شناخته شده‌‌‌‌اند و بسياري از آثار ادبي از منظر حکمت نيز در خور بررسي است. هم‌‌‌‌چنين جنبه حکمت‌‌‌‌آميز پندنامه‌‌‌‌ها در فرهنگ ايراني و متون عرفاني از ديگر نمونه‌‌‌‌هاي حکمت مکتوب و «ادبيات حکمت» است. کلمات قصار، جملات موجزي است که پند يا موعظه يا مَثَل است. از کهن‌‌‌‌ترين سنت‌‌‌‌هاي حکمي مجموعه‌‌‌‌هاي امثال است که مي‌‌‌‌توانند به صورت آثاري ادبي درباره حکمت درآيند.

«مَثَل» را قسمي از اقسام حکمت و لوني از الوان حکمت برشمرده‌‌‌‌اند. مثل از مماثله و اصل آن به تشبيه برمي‌‌‌‌گردد. در مثل شرط اين نيست که حتما نثر تنها يا شعر تنها باشد. بهترين مثل‌‌‌‌ها کوتاه‌ترين، محکم‌‌‌‌ترين و راست‌‌‌‌ترين آن‌‌‌‌ها هستند. در آثار اسلامي، امثال جاهلي زيادي از نوع نثر و شعر وارد شده است، و ماده مهم و غني‌‌‌‌اي در ادب جاهلي و اسلامي به حساب مي‌‌‌‌آيند.

**حکمت و فلسفه**

تفاوت و تمايز بين فلسفه و حکمت در آثار فلاسفه مسلمان ديده مي‌شود. ابن‌سينا در «حکمت مشرقي» به راسخان در حکمت متعاليه اشاره دارد که نشان از گامي بلند در جهت جهان عقلايي دارد که تحت نفوذ اشراق و عرفان است (نصر و لیمن ،1383،ج 1 ، 429) همچنين سهروردي در نامگذاري «حکمة الاشراق» به جاي فلسفه الاشراق به اين نکته توجه داشته است و‌هانري کربن نيز در ترجمه حکمت، به جاي واژه فلسفه، اصطلاح «تئوسوفي» را به کار برده است تا نشان دهد که مراد از حکمت، حقيقتي است که نه فقط در ذهن، بلکه در کل وجود آدمي حاصل شود و رسيدن به آن در گرو معرفت نظري توأم با تهذيب است

علاوه بر آنچه در تاريخ فلسفه اسلامي ديده مي‌شود برخي از معاصرين هم به تمايز فلسفه و حکمت و فهم فيلسوفانه و دريافت حکيمانه از هستي متذکر شده‌اند و حکيم را با فيلسوف قابل مقايسه نمي‌دانند. گرچه معناي اين سخن اين نيست که هرگز فيلسوف نمي‌تواند و نبايد حکيم باشد اما فيلسوف بزرگ‌ترين کاري که انجام مي‌دهد شناخت نمودها و روابط جهان و انسان در يک کل مجموعي است و کاري با اعماق سطوح آن دو و ابعاد ارزشي و هدف آن، ندارد. پس مي‌توان گفت نوعي از جهان بينان، به شناخت نمودها و روابط جهان و انسان قناعت مي‌نمايند و برخي ديگر علاوه بر شناخت مزبور، چهره آيتي انسان و جهان را نيز درمي يابند و در مجراي گرديدن‌هاي مثبت و دگرگوني تکاملي خود و ديگران گام برمي دارند و تنها در مرحله فراگرفتن نمي‌مانند.(جعفری ،1371، ، 188 )

**پیشینه حکمت**

آنچه که حاصل تجربه متوالي نسل‌‌‌‌هاي بشري درباره چگونگي زندگي، رفتار و پندار است «توصيه»، «اندرز» يا «حکمت» نام گرفته که در ترجمه متن‌‌‌‌هاي روزگار ساساني آن را با واژه «عهد» نشان داده‌‌‌‌اند. ريشه هر حکمت در تجارب زندگي است که انسان به طبع مي‌‌‌‌آموزد و مي‌‌‌‌آموزاند. هر فرد سعي دارد حاصل تجربه و عمر خود را در قالب پيام‌‌‌‌هايي با کوتاه‌‌‌‌ترين شکل و عميق‌‌‌‌ترين معنا براي ديگران آماده کند تا ديگران در کمترين زمان و کمترين کلمات و الفاظ آن پيام را دريابند و در عمل به کار بندند.

اقوام تمدن‌‌‌‌ساز علاوه بر اختراع ابزار مناسب براي ثبت علم و حکمت خويش، درباره اصل اين حکمت نيز انديشيده‌‌‌‌اند و ارزش آن را از سطح زندگي روزمره و رفع نيازهاي مادي فراتر دانسته‌‌‌‌اند. بنابراين، موضوع حکمت شايد کهن‌‌‌‌ترين موضوع آثار مکتوب باشد که از سنگ-نوشته‌‌‌‌ها تا امروز ديده مي‌‌‌‌شود. نخستين دست‌‌‌‌نوشته‌‌‌‌ها و کتب، اغلب براي ثبت تجربه و حکمت‌‌‌‌هاي زندگي بشري بوده است و در تمدن‌‌‌‌هاي بزرگ چون مصر، چين، ايران، يونان، هند و بين النهرين، نخستين آثار در موضوع حکمت بوده است.

 در اين که آغاز حکمت از کجا بوده و از چه دوراني شروع شده است، اختلاف نظر وجود دارد. اما نقطه اشتراکي که در همه تمدن‌ها ديده مي‌شود اين است که آغاز حکمت از هرمس و تفکر هرمسي بوده است. هرمس در باور يونانيان يکي از اساطير مهم است و در نظر پيروان اديان، ادريس پيامبر است. اولين اشاره به هرمس به عنوان مؤسس مکتب هرمسي پيش از سال 250ق‌م در نامه مانتو (manetho ) به بطلميوس دوم است و در آن از او به عنوان پسر آغاثاذيمون ياد شده است.(امیری ،1391 ، 35 )

هرمس اولين فردي است که شريعت و حکمت را به مردم آموخت. او در مصر و شهر منف متولد شد که تا قبل از بناي اسکندريه خانه حکمت بود. در قرن دوم و سوم ميلادي اسکندريه مرکز بزرگ تعليم و تربيت بود. تفکر هرمسي در ايران باستان با نام‌‌‌‌هاي کيومرث، هوشنگ، جمشيد، فريدون، ايرج، جاماسب و زرتشت و در سنت نبوي با اسقلبيوس، داوود نبي، حضرت سليمان و لقمان حکيم ديده مي‌‌‌‌شود. هم‌‌‌‌چنين در سنت يوناني تالس، فيثاغورس، امپدکلس، سقراط و افلاطون به تفکر هرمسي نزديک هستند.

تمدن‌‌‌‌هاي خاور نزديک از دوران بسيار کهن صاحب جلوه‌‌‌‌ها و بيان‌‌‌‌هايي از حکمت بودند که بعدها به مفهوم يک‌‌‌‌پارچه و منظم از حکمت نينجاميد. عنصر غالب در حکمت سومري و بابلي، تبحر ناشي از تجربه در فهم بصيرت‌‌‌‌آميز جهان، انسان و جامعه بود. حکمت منشأ الهي داشت و اعتبارش را از خدايان اخذ کرده بود. از اين رو سرشتي سعادت محورانه و حتي فراتر از عالم شهود و محسوس داشت. فضايلي مثل تواضع، شرافت، دوستي همنوع و متانت فضيلت‌‌‌‌هاي اصلي بودند که با پرورش آنها عنايت خدا، سعادت و فرزند (پسر) شامل انسان با فضيلت مي‌‌‌‌شد. «حکمت احيقار» از اکديان بود و سرآغاز تحول حکمت سومريان در فهرست‌‌‌‌ها يا سياهه‌‌‌‌هايي بود که کورت رودلف آنها را در عناوين ذيل دسته‌‌‌‌بندي کرده است:

الف. حکمت فهرستي، اولين تلاش علمي براي نظام سازي و نظم دادن به حکمت با فهرست‌هاي اوليه بود.

ب. حکمت ارزشي، در رويکرد تکامل يافته‌‌‌‌تر، ارزشيابي امور در قالب متون جدل درباره ارزش‌‌‌‌ها بوده است.

ج. حکمت رويدادها، ظهور مثل‌‌‌‌هاي مربوط به رويدادهاي طبيعت و جامعه که براي اولين بار وضعيت‌‌‌‌هاي واقعي را توصيف کرد.

حکمت رويدادها راه را براي کلمات حکيمانه به معناي دقيق‌‌‌‌تر هموار کرد. اين عبارات حکيمانه در نصايح به شکل «پندهاي شوروپک» يا «پندهاي حکمت» به صورت قطعاتي ناقص به زمان ما رسيده‌‌‌‌اند. هم‌‌‌‌چنين حکمت در پي بيان قواعد بنيادي حاکم بر عالم و بصيرت-بخشي به انسان‌‌‌‌ها بود تا بر طبق نظم عادلانه‌‌‌‌اي که خدايان در جهان برقرار کرده‌‌‌‌ بودند، عمل نمايند. چالش با اين نگرش با وقوع رويدادهاي تاريخي، مثل شعرهاي ايوب و مضمون «عادل مرد رنج‌‌‌‌کش» به بحران حکمت انجاميد و حکمت را در فرايند فرازميني و فرازماني قرار داد تا بخشي از جهان الوهي باشد. (حسینی ،1388، 55 )

در مصر نوعي حکمت فهرستي براي آغاز حکمت ديده نمي‌‌‌‌شود و کلمات خردمندانه و نصايح متعدد نقطه شروع متون حکمي بود که در آنها نتايج تحسين برانگيز يا همراه با قباحت را به اعمال خاصي ربط مي‌‌‌‌دادند. يکي از مفاهيم بنيادي در حکمت مصري، حاکي از نوعي نظم جهاني بود که «مات» ناميده مي‌‌‌‌شد. الهه مات دختر «رع» خداي خورشيد و نماد حقيقت، عدالت و نظم در عالم بود و فرعون نماينده او در زمين بود. حکيم فردي است که بايد به سان مات عمل مي‌‌‌‌کرد؛ موافقت با او باعث توفيق و سعادت و مخالفت با او بدبختي و شقاوت را در پي دارد.

نمونه‌‌‌‌هاي نصايح يا توصيه‌‌‌‌هاي حکيمانه در مصر به حدود دو هزار و هشتصد سال پيش از ميلاد مسيح (ع) بازمي‌‌‌‌گردد. کهن‌‌‌‌ترين سند به جاي مانده نصايح «پته هُتِپ» است که تواضع، شرافت، خويشتن‌‌‌‌داري، تسليم و سکوت را از فضايل حکيم ذکر کرده است. در هر دوره‌‌‌‌اي از سلسله‌‌‌‌هاي پادشاهي مصر توصيه يا نصايحي وجود داشته که برخي از آنها بدبينانه و ماده‌‌‌‌گرايانه بوده است. در بيست و دومين سلسله «نصايح آمن اِمُپ» پارسايانه و دعوت به فروتني در برابر خداي خورشيد است. در حکمت دوره متأخر مصر همچنان به تواضع، سکوت و دورانديشي توصيه شده است، وحدت حکمت و پارسايي بيشتر شده و مات تسليم خدا (رع) گشته و مخاطب دينداران خداوند بوده است. حکمت در اين دوره يعني علم خدا و اراده آزاد الهي، علم الهي که احتمالا بر ديدگاه‌هاي کتاب مقدس مؤثر بوده است. (همان، 56 )

به لحاظ تاريخي عبرانيان و ساميان حاکمان خود را از طبقه حکما قرار مي‌دادند چون حاکم بايد حکيم باشد، يعني اهل درک و فهم و فطانت و بصيرت در باطن امور باشد و براساس عقل و رأي صحيح حکم دهد. بنابراين، مي‌توان گفت ارتباط مهم و بزرگي در معنا و لفظ بين حاکم و حکيم وجود دارد. به عبارت ديگر، قضاوت و داوري و امور مملکت داري و بيانات حکمت آميز براي تربيت نفوس هر دو نياز به هوش و ذکاوت و تأمل و تجربه دوران و شناخت مخاطب دارد و همين عاملي براي نزديکي و پيوند حاکمان و حکيمان شده است. همچنين در تمدن يوناني نظريه حکيم حاکم توسط سقراط، افلاطون و ارسطو به لحاظ علمي تثبيت شده بود و اگر خود حکيم، حاکم نبود لااقل شاهزاده‌اي مانند اسکندر مي‌بايست تحت تعليم و تربيت حکيم زمان قرار گيرد تا در آينده مقبوليت اجتماعي داشته باشد.

**حکمت قرآنی**

در ديدگاه ديني هم ارتباط وثيق حکمت و حکومت ديده مي‌شود. فرمانروايي يوسف پيامبر و سليمان نبي و داود رسول در قرآن کريم مورد توجه قرار گرفته و تکريم شده است. همچنين پيامبر اسلام حکيم، حاکم و خطيب و قاضي و مربّي نفوس بوده است. فارابي، ابن‌سينا و ابن‌رشد برترين نوع حكومت را دولتي براساس حكمت نبوي دانسته‌اند.

گرچه حکمت، نبوت و حکيم نبي نيست اما ابن‌مسکويه حکيم را نبي غير مرسل مي‌داند. از نظر او، نبي مرسل داراي ويژگي‌هاي خاص است که او را از بقيه مردم ممتاز مي‌کند و واجد خصائصي است که در غير او يافت نمي‌شود و مأمور به ارشاد و هدايت مردم است. اما نبي غيرمرسل فردي است که به حقايق امور دست يافته است و مأمور به تبليغ نيست؛ انساني که مراتب سعادت را طي کرده و مستعد قبول مواهب الهي شده است و به يقين دست يافته و از اضطراب‌ها و شهوات نجات مي‌يابد. چنين فردي نور افق اعلي بر وي مي‌تابد و انسان کاملي مي‌گردد که يا حکيم است و يا پيامبري مؤيد که واسطه ميان ملأ اعلي و ملأ اسفل مي‌گردد. پس نبي غير مرسل يا حکيم فردي است که با تحصيل کمال علمي و عملي به اين مرتبه برتر رسيده است و الهامات براي وي پديد مي‌آيد. (مسکویه رازی ،1368، 79 )

تفسير حکمت به عنوان پيام باطني نبوت در آثار عارفان ديده مي‌شود. حکيم ترمذي مقصود از تعليم کتاب و حکمت به پيامبر(ص) را به ترتيب تعليم علم ظاهر و باطن مي‌داند و با نقل حديث نبوي «ما من آية الا و لها ظهر و بطن»، قرائت قرآن کريم توسط رسول خدا(ص) بر امت را از قرائت ديگران متفاوت مي‌داند. پيامبر(ص) قرآن را با عطف به معني باطني آن قرائت مي‌کرد، يعني حکمت قرآن را باز مي‌گفت و به سبب آن که قرائت او از روي باطن، جامه‌اي از حکمت دربرداشت، مستمعان را مجذوب خود مي‌کرد. (ترمذی ، 1998، 74 )

عارفان، سنت نبوي را حکمت مي‌شمارند که مظهر حکمت باطني است، زيرا پيامبر نه تنها برخوردار از حکمت، بلکه متحقق به اسم الحکيم خداوند بود و از اين رو، قول، فعل و تقرير او جملگي تبلور حکمت الهي به شمار مي‌آيد. حکمت، ميراثي باطني است که همه انبيا و اوليا آن را از حقيقت محمديه به ارث برده‌اند و خداوند حکمت‌ها را از مشکات خاتم(ص) بر قلوب آنان نازل مي‌کند؛ از اين رو قلب محمد(ص) که ابن‌عربي از آن به «فص» تعبير مي‌کند، محل نزول کامل ترين حکمت است و به واسطه تفرد آن حضرت به مقام جمع الجمع و اينکه کلمه محمديه جامع ترين کلمات است، حکمت خاص ايشان حکمت فرديه ناميده مي‌شود، و از طرف ديگر، به اعتبار آن که حکمت ايشان جامع همه کليات و جزئيات است، به آن حکمت کليه گفته مي‌شود. (ابن عربی ،1365، 47)

همچنين مفسران قرآن کريم هم در برخي آيات مصداق حکمت را نبوت دانسته‌اند. مقاتل در آيه شريفه «و شددنا مُلکه و اتيناه الحکمه و فصل الخطاب» و همچنين آيه شريفه «... آتينا الَ ابراهيم الکتاب و الحکمه و آتيناهم ملکاً عظيماً»، (نسا ، 54 )حکمت را به معناي نبوت دانسته است. (مقاتل ،1422، 245) اما از ديدگاه علامه طباطبايي حکمت در آيه دوم به معناي نبوت نيست بلکه نبوت از ملک عظيم فهميده مي‌شود، بدين صورت که جمله «واتيناهم ملکاً عظيما» به اقتضاي سياق، ملک و پادشاهي معنوي را که از جمله آن نبوت و ولايت است نيز شامل مي‌شود و خداي متعال از فضل و کرم خويش به آل ابراهيم کتاب و حکمت اعطا کرد و نبوت در اطلاق «ايتاي ملک عظيم» مندرج مي‌باشد. (طباطبایی ، 1402، ج4، 601 )

نکته قابل توجه اينکه با همه تصريحاتي که در قرآن کريم در مورد اعطاي حکمت به پيامبران ديده مي‌شود و در احاديث بزرگان دين هم مورد توجه قرار گرفته است، و از حکومت انبيا به عنوان بهترين روش فرمانروايي تجليل شده است، و از ايتاء حکمت در کنار کتاب به نبي خاتم(ص) سخن به ميان آمده است (انبیا ، 5 )

يکي از اهداف اصلي حکمت‌‌‌‌هاي باستاني، نيل به مقام فرزانگي است، تمام حکما و فيلسوفان علاوه بر حکمت نظري به حکمت عملي هم اهميت داده‌‌‌‌اند زيرا رسيدن به مقام فرزانگي يا انسان کامل در عرفان، جز با رعايت اصول اخلاق و حکمت عملي ممکن نيست. در حکمت چيني کنفوسيوس هدف مذکور بدون پيوند با دين ديده مي‌‌‌‌شود و حکمت، سرشتي اخلاقي دارد. «چي» (حکمت) يکي از پنج فضيلت اصلي است که «حکيم مرد» (جون تزو) کنفوسيوسي را مي‌‌‌‌سازند. فضايل ديگر عبارتند از: حسن نيت و امانت‌‌‌‌داري، عطوفت، وظيفه و هنجار. اخلاق در کنفوسيوس جنبه اجتماعي دارد که به حيات اخروي و عالم ماوراي طبيعت کمتر توجه کرده و دغدغه اصلاح جامعه دارد.(گروه نویسندگان ،590،1389)

حکيم در عهد قديم انساني است که جهان و سرنوشت انساني را شناخته اما از مجموعه عهد قديم استفاده مي‌‌‌‌شود که حکيم فردي نيست که فقط مي‌‌‌‌داند، بلکه هم دانش و هم ثمره آن را داشته باشد، يعني همراه با انجام بهترين اعمال و کسب رضايت خداوند و سعادت ابدي باشد. بنابراين حکيم در عهد قديم انسان کامل است و نماد آن سليمان نبي است که براي برقراري عدالت از خداوند، حکمت طلب کرده و حکمت بي ‌‌‌‌‌‌‌‌همتايي به او عنايت شد. البته اين توصيفات با بخش تاريخي عهد قديم سازگار نيست که حکمت سليمان نتوانست او را به خدا نزديک کند و با فساد و شرک و بت‌‌‌‌پرستي از دنيا رفت. توصيف حکمت سليمان در عهد قديم و قرآن يکسان است اما نحوه زندگي و شخصيت سليمان در دو کتاب مقدس بسيار متفاوت است. حکيم کتاب مقدس با سليمان قرآني (بقره 102،نمل 44 ، نسا 163 ) سازگار است که حکمتش او را به بالاترين درجه پرهيزگاري و جاودانگي و حکومت عادلانه‌‌‌‌اش رهنمون ميشود.

سهروردي در المشارع و المطارحات، کلمة التصوف و اللمحات از حکمت الهي، حکمت عملي و حکمت خلقي بحث کرده است. از ديدگاه شيخ اشراق علم به اموري که متعلق به اعمال ما است حکمت عملي و علم به اموري که به اعمال ما ربطي ندارد حکمت نظري ناميده ميشود. او حکمت را به فلسفه اولي، رياضيات و طبيعيات تقسيم ميکند که در اينجا مقصودش از حکمت، فلسفه است.

**حکمت در ایران باستان**

حکمت در ايران قديم با واژه «هندرز» پارسي ميانه، اندرز در فارسي جديد شناخته مي‌‌‌‌شود که شکل‌‌‌‌هاي متعدد کلمات قصار به خود گرفته است و در عبارات اوستايي ايران قديم هم ديده مي-شود. حکمت (خرد) در برخي شاهان يا وزيران مثل بزرگمهر يا موبداني ديده مي‌‌‌‌شود که نمايندگان آن به حساب مي‌‌‌‌آيند. در آيين زرتشت نقش فکر يا پندار بر کردار و گفتار غالب بوده و به آموزش معرفت ديني توجه زيادي مي‌‌‌‌شد و اين معرفت با حکمت يکي بود اما اين معرفت فقط ديني نبود بلکه با تأثيرپذيري از تفکر يوناني مآبي معرفت غير ديني را هم در خود جاي داده بود.

يکي از منابع حکمت در ايران قديم، اندرزنامه‌‌‌‌ها هستند که در آنها حکمت سرآمد همه فضايل است. اورمزد واقعيتي معنوي (خرد) را آفريد که آدميان را به آن هدف کمک مي‌‌‌‌کند. اين حکمت فطري است و حکمت اکتسابي به واسطه تعليم و تربيت حاصل مي‌‌‌‌شود.

بر اساس اعتقادات دين زرتشتي، بين رفتار اخلاقي با آنچه در کيهان واقع مي‌‌‌‌شود، رابطه تنگاتنگي وجود دارد. رفتار انسان نه تنها بر خود او، بلکه بر کل هستي از مينو تا گيتي تأثير مي‌‌‌‌گذارد. انسان در پرتو رعايت «اشه» که همان موازين اعتقادي اخلاقي حاکم بر جهان است، مي‌‌‌‌تواند زمينه‌‌‌‌ساز ظهور منجي «سوشيانت» باشد.(حسینی ،1388،59)

**مينوي خرد**

علاوه بر اندرزنامه‌‌‌‌ها، بخش مهمي از متون زرتشتي به مسايل اخلاقي اختصاص يافته است که يکي از آنها کتاب «مينوي خرد» است، نام کامل آن «دادستانِ مينوي خرد»، متني اخلاقي-تعليمي است که محور اصلي، بررسي بايست‌‌‌‌هاي مينوي خرد است و متعلق به دوره ساسانيان است؛ اما از نويسنده آن هيچ اطلاعي وجود ندارد.

مهم‌‌‌‌ترين دستور در مينوي خرد، دانايي و خردورزي است. خرد، بهتر از همه نيکي‌‌‌‌ها و خردورزي‌‌‌‌ سرچشمه همه فضايل است. خرد ذاتي، خردي است که در خلقت همه موجودات، همراه اورمزد بوده است و کل هستي را به خرد آفريد. دستيابي به همان خرد الهي، به شکل تنزل يافته‌‌‌‌اش براي انسان ممکن است و تمام کارهاي نيک انسان‌‌‌‌ها در مسايل فردي و اجتماعي به مدد بهرمندي از حکمت (خرد) است. خرد در مينوي خرد به شرطي خرد شمرده مي‌‌‌‌شود که از نيک‌‌‌‌ورزي تهي نباشد و همراه با عمل باشد: «پرسيد دانا از مينوي خرد که خرد بهتر است يا هنر يا نيکي؟ مينوي خرد پاسخ داد: خردي که با آن نيکي نيست، آن را خرد نبايد شمرد و هنري که با آن خرد نيست آن را هنر نبايد شمرد.» نقطه مقابل خرد، شهوت است و دنيا (گيتي)، خشم، آز، دروغ، کينه‌‌‌‌ورزي، حرص و عدم قناعت، تنبلي از موانع خردورزي و اخلاق است.

در گزارشي که مجتبي مينوي از يک مجموعه خطي منحصر به فرد در ترکيه که «خردنامه از مقالات حکما» از بقراط حکيم، سقراط، افلاطون و ارسطو و حکماي ايراني اندرزنامه‌‌‌‌ها و اصول حِکمي ديده مي‌‌‌‌شود. اين مجموعه شامل هفده متن است که شماره شانزده آن «جاويدان خرد» است. در حکمت پندنامه بزرگمهر حکيم و نوشيروان عادل، حکمت‌‌‌‌هاي او بيان کننده نتايج هر کار نيک و بد هستند که به طلب حکمت و دانش، معاشرت با نيکان و احترام به ديگران اندرز داده مي‌‌‌‌شود. در حکمت‌‌‌‌های نادر از مقالات بقراط حکيم متني عددي دارد مانند: ميوه حکمت از دو چيز پديد آمده است: قضاوت و علم و يا اين که چهار چيز همزمان در دو کس موجود بوده است: محمد(ص) و علي (ع) و هرگز به اين ترتيب در هيچ کس وجود نداشته و نخواهد داشت: دلاوري، سخاوت، حکمت و جوانمردي.(شارل ،1379، 35)

ایران خاستگاه کهن بسیاری از دین ها،اسطوره هاو فرهنگ و تمدن اصیل وغنی بوده است. نام سرزمین فارس و بزرگان در جاهای مختلف کتاب مقدس آمده است. در این کتاب از کوروش، داریوش و دیگر پادشاهان به عنوان عادل و برگزیده خدا یاد شده است.

علامه طباطبایی در تفسیر سوره کهف اقوال مختلفی را در مصداق ذوالقرنین بیان می کند از جمله فریدون، اسکندر و دیگران که همه این اقوال را ضعیف می داند، ولی درباره کوروش نه تنها مردود اعلام نکرده بلکه شواهدی تاریخی بر تطبیق او با ذوالقرنین را بیان می کنند.(طباطبایی،1402،جلد13، 386)

سهروردی از سرزمین ایران به عنوان خمیرازلی حکمت نام می‌برد و کیومرث، کیخسرو ، فریدون و زرتشت را چهره‌های شاخص آن می شمارد. تاریخ ایران به چهار دوره پیشدادیان ، کیانیان هخامنشیان و ساسانیان تقسیم شده است .(مهرآبادی ،۱۳۸۰، ۶۷)

کمبود آثار مکتوب شناخت ما از ایران باستان را محدود نموده است ولی منابع اسطوره‌ای می‌تواند بسیاری از راه های فرهنگی، اجتماعی و حتی اعتقادی ایرانیان را مشخص نماید. اساطیر نشان دهنده فرهنگ و تمدن و حکمت و چگونگی تفکر مردم ایران در روزگاران قدیم است. انچه در روایت‌های اسطوره مهم است صحت تاریخی آنها نیست ،بلکه مفهوم و دیدگاهی است که آدمی نسبت به خویش، جهان و آفریدگار در این قالب و زبان بیان می کند.( آموزگار،۱۳۸۰، ۳)

شخصیت های ایران قدیم که شاهان حاکم بودند و به برخی دانشوران پارسی پیامبر بودند عبارتند از:

کیومرث ، هوشنگ که معدن استخراج نمود و به مردم روزگار خود ساختن مسجد را فرمان داد، فریدون که عده‌ای از نسب شناسان او را همان نوح نبی علیه السلام یا ذوالقرنین می‌دانند، در دوران دویست ساله پادشاهی مردم را به پرستش خدا و انصاف واداشت و به طب و نجوم پرداخت.( طبری ،۱۳29 ،جلد ۱، ۱۵۲)

جاماسب حکیم که شاگرد لقمان بوده و در صنعت کیمیا بحث کرد.

در ایران باستان، ذات احدیت با لفظ (اهورا مزدا) آمده است یعنی هستی و نورالانوار که نور همه هستی ها از او است . وجود ذات الهی مسلم است و تنها از صفاتش سخن گفته اند، و مزدا به معنای منش و خرد که خالق عالم است .

اهورامزدا کلی است و اجزایی ندارد. جهان در عین اینکه از خدا جدا نیست، جزیی از او هم نیست. او حتی به فروزه‌های خود یعنی امشاسپندان و سپنتا مینو مقید نیست، هرچند آنها از او جدا نیستند.

 بهمن به معنای اندیشه نیک، اردیبهشت به معنای بهترین راستی و قانون ، شهریور به معنای شهریاری خدایی، اسفند به معنای پارسایی مقدس ، خرداد به معافیت و کمال و امرداد به معنای جاودانگی در حکمت ایرانی از صفات الهی هستند که راه شناخت اهورامزدا هستند چون اهورامزدا نادیدنی و دست نیافتنی است و تنها به واسطه امشاسپندان خود را به بشر می شناساند همچنین اصل آزادی و اختیار انسان در حکمت ایرانی شایان توجه است یعنی هر کسی آزاد است راه نیک و بد خود را انتخاب کند و این انتخاب باید همراه آگاهی و زرف بینی باشد. (امیری ،1391 ،۱۳۰)

 نور و آتش در حکمت ایرانی نماد خداوند و معرفت الهی و راهی به سوی عرفان و پاکی است شیخ اشراق اتش را برادر نفس و جانشین انوار شمرده است و به این سبب آتش ناشی از نورالانوار است و حکمای فارس نور را قبله قرار داده و هنگام عبادت به آن متوجه می شدند . در حکمت خسروانی نور به هیچ وجه مستحدث نیست وابسته یا در معیت ظلمت یا هر چیز دیگر قرار ندارد بلکه قدیم و بالذات موجود است( سهروردی، 1380،ج2، 196)

سهروردي، عدالت را ميانه‌‌‌‌روي در سه قوه نفس دانسته که با اين بيان ظاهراً اصل اعتدال ارسطويي را پذيرفته است. البته در ادامه توضيح مي‌‌‌‌دهد که مقصود از فضيلت حکمت، حکمت به معناي ارتسام حقايق در نفس انساني نيست، و با استناد به آيه شريفه «قل ربّ زدني علماً» مي‌‌‌‌گويد: حکمت (خُلقي) هر مقدار که بشتر باشد بهتر است. وي پس از تصريح به تعلق همه فضايل و رذايل به قواي ثلاث، فروعات آنها، از جمله حکمت را بيان مي‌‌‌‌کند که عبارتند از: فطنه، بيان، اصابة الرأي، حزم، صدق، وفا، رحمت، حيا، عظم الهمة، حسن العهد و تواضع. سپس با گرايش عرفاني با عنوان «في شرح مصطلحات الصوفية»، بيش از سي مورد از حالات و مقامات عرفاني عارض بر نفس را تشريح کرده است.

شيخ اشراق در رساله فارسي پرتونامه در مبحث بقاي نفس حکمت را اين گونه تعريف کرده است: «استعمال عقل عملي در آنچه تدبير زندگاني کنند و نکنند، به حسب رأي درست و آن در ميان دو حالتِ مذموم است چون کربزي و بلاهت.» (همان ، ج1، 196)

**تاثیر حکمت ایرانی بر غرب**

یکی از شاخه های حکمت هرمسی به فلسفه یونان مربوط است نگرش رمزی و عرفانی توجه به معانی الهی و جاودانی و تاثیر از آموزه های شرقی ، فلسفه یونان را تحت تفکر حکمت هرمسی قرار میدهد و از این رو روح فلسفه یونان با فلسفه ایرانی نزدیک تر است تا پوزیتویسم و تجربه گرایان در زمان اشغال ایونی به وسیله ایران و پیش از شورش ایونی بود که ملیط به بالاترین درجه رفاه و ثروت خود رسید و نخستین مرحله رشد فکری یونانیان در عرصه های فلسفی علمی و هنری در بخش آسیایی آن یعنی ایونیه صورت گرفت.

وجود انبیا در سرزمین های شرقی و هم مرز با یونان و نیز حاکمان دانشمند و علم دوست ، شرایط را برای ظهور نخستین فیلسوف یونانی در شهر میلتوس پدید آورد.

از اولین متفکران و حکیمان یونان تالس ریاضیدان و ستاره شناس بود که آب را ماده المواد عالم می دانست که نتیجه تاثیر پذیری او از مصریان و بابلیان بود. دومین متفکر میلتوسی آناکسیمندر است که شاهد سقوط (سارد) به دست کوروش بود.

داریوش در نامه‌ای به هراکلیتوس می گوید:

 زودتر بیا تا مرا در کاخ من دیدار کنی زیرا یونانیان بیشتر اوقات مردان دانای خود را ارج نمی دهند اما درباره من همه گونه مزیت ها به تو داده خواهد شد .(شرف ،۱۳۷۰، ۲۳۳)

فیثاغورس بزرگترین شخصیت ایونیا به مصر ، ایران و هندوستان سفر کرد و حکمت آموخت

او معاصر سلیمان نبی بوده و از اصحاب سلیمان علوم طبیعی و الهی را فراگرفته و حکمت را به سقراط ، افلاطون و نیکوماخوس انتقال داد. وی با تعالیم زرتشتی مانوس بود و وجود عناصر دینی و رمزی در ریاضیات و فلسفه اش، او را به حکمت شرق نزدیک میکند که اساطیر المپی و جهان شناسی ملطی در آن دیده نمی شود( کاپلستون ،۱۳۶۸، ج۱ ، ۳۹)

با تهاجم کمبوجیه به مصر در ۵۲۵ قبل میلاد فیثاغورث به بابل انتقال یافت به وسیله مغ ها با تعالیم زرتشتی و عرفانی در حساب موسیقی و علوم ریاضی آشنا شد و نحوه عبادت کامل خدا را آموخت.

کلمنت اسکندرانی در کتاب جنگ ، فرفریوس در کتاب زندگینامه فیثاغورث ، سیسرون در کتاب درباره غایات و یلوتارگ در کتاب درباره خلق در محاوره تیمائوس درباره تاثیر پذیری فیثاغورث از حکومت ایرانی و حتی شاگردی وی نزد زرتشت را بیان نموده اند . (امیری، 1391، 148)

افلاطون بزرگترین فیلسوف یونانی به مصر و دیگر مناطق سفر کرده است در آکادمی فیلیپوس اوپونتی و ائودوکس شخصیتهای بودن که وابستگی فکری به جهانبینی، پزشکی ، نجوم و دین ایرانی داشتند و در آشنایی افلاطون با حکمت ایرانی موثر بودند.

از طرف دیگر به نظر برتراند راسل، افلاطون از طریق فیثاغورث، پارمنیدس و هراکلیتوس در جنبه دینی اعتقاد به بقای روح، تشبیه جهان به غار و آمیختگی تعقل و اشراق تحت تاثیر کاهنان مصری و مغان زرتشتی بوده است( راسل ،۱۳۴۷، جلد۱ ،۲۱۳)

همچنین به تاثیر پذیری افلاطون در نظریه مثل ،نظریه کلیات و ثنویت و مشارکت جهان محسوس با جهان مینوی و حکومت از زرتشت و تفکر شرقی در آثار فلاسفه و محققان تصریح شده است.

وی با نگاهی عبرت‌آموز به حکومت و پادشاهان ایران می نگریسته و شیوه حکومت داری ایران الگویی برای نظرات سیاسی بوده است.

او خطاب به الکیبادس حاکم معاصر خودش می گوید : اگر خودت و اجدادت را در برابر اردشیر پسر خشایار شاه نمایش دهی، بی گمان بر تو خواهند خندید . پس بنگر تا ببینی که ما از حیث تبار و تربیت تا چه پایه ای از آنان کمتریم. ایده پادشاه فیلسوف افلاطون تحت تاثیر حکیم حاکم ایرانی است و چهار عامل را علت سعادت ایرانی می‌داند که عبارتند از:

۱\_ فرزند شاه ۱۴ ساله که چهار تن از مربیان شاهی اسرار حکمت را به او می آموزند

۲\_ آموزش راستگویی فرزند شاه توسط عادل ترین حکیمان

۳\_ آموزش دوری از هوا و هوس و توجه به آزادی و آزادگی توسط مربیان

۴\_ مربیان دلاوری که فرزند شاه را به بی باکی و شجاعت و دوری از ترس تعلیم می‌دهند.( افلاطون، ۱۳۸۰، جلد۲، ۶۱۹)

ارسطواصول منطق و حکمت خودرا ازکتاب های فارسیان به دست آورد. درحمله اسکندر به ایران کتاب ها یی از آثار حکمای ایران مانند زرتشت ، جاماسب ، فرشاوش وبوذرجمهربه دست او افتاد وارسطو از آن ها استفاده کرده است (شهرزوری ،1365، 30).

**نتیجه‌گیری**

حکمت یکی از نقاط ا شتراک بشر در همه تمدن ها بوده است . آثار حکمت ایرانی به وسیله اسکندر به غرب راه یافت . امروزه در عصر ارتباطات تبیین مولفه های هویت اجتماعی در هر ملنی می تواند به ملل دیگر در جهان ارسال شود . در این میان نقش حکمت ایرانی به عنوان یکی از مولفه های حیات تاریخی و تمدنی ایرانیان با اهمیت است . حکمت ایرانی در دوره اسلامی توسط دانشمندان مسلمان رشد یافت و در حکمت اشراقی تقویت شد . دیگر عالمان مسلمان ایرانی از جمله صدر المتالهین شیرازی و شارحان حکمت صدرایی ، فروعاتی را در ذیل حکمت افزودند و آن را به حکمت قرآنی نزدیک نمودند .

حکمت ایرانی- اسلامی که در گذشته بر فلسفه غربی تاثیر زیادی داشته است با تبیین جدید باز هم می تواند اعتبار تاریخی اش را بازیابد و در حفظ هویت ایرانی در برابر فرهنگ غربی اثر بسزایی داشته باشد ، همچنین در رفع بحران ها و مقابله با چالش های فردی و اجتماعی جامعه ایرانی موثر باشد .

**منابع**

قرآن كريم.

آموزگار، ژاله،1380، تاریخ اساطیری ایران ، تهران ،سمت ، چاپ چهارم .

افلاطون، 1380، دوره آثارافلاطون ، محمد حسن لطفی ، ج2، تهران ،خوارزمی ، چاپ سوم .

ابن‌عربي، محي‌الدين، فصوص الحکم ، به کوشش عفیفی ج 1، بي‌تا، بيروت، دار صادر.

ابن مسکویه، 1368، تهذیب الاخلاق ، قم ، بیدار ، چاپ اول .

اميري، رضا، 1391، هرمس و حکمت هرمسي، قم، دانشگاه مفيد، چاپ اول .

ترمذي، محمد بن علي، 1988، نوادر الاصول في معرفة اخبار الرسول، بيروت، دار صادر.

جعفري، محمدتقي، 1371، شناخت انسان در تصعيد حيات تکاملي، تهران، مؤسسه تدوين و نشر آثار علامه جعفري. چاپ دوم

جميل صليبا، 1381، فرهنگ فلسفي، منوچهر صانعي دره بيدي، تهران، انتشارات حکمت. چاپ سوم

جوادي آملي، عبدالله، 1393، تسنيم: تفسير قرآن كريم،ج9،2، قم، نشر اسراء. چاپ اول

راسل ، برتراند، 1347، تاریخ فلسفه غرب ، نجف دریابندری ، ج 1، تهران ، بی نا ، چاپ دوم .

سهروردي، شهاب الدين، 1380، مجموعه مصنفات شيخ اشراق،ج2، هانري کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انساني، چاپ سوم

شرف ، شرف الدین،1370، نخستین فیلسوفان یونان ، تهران ، آموزش انقلاب اسلامی ، چاپ دوم .

حسيني، مالك، 1388، حكمت چند رويكرد به يك مفهوم، تهران، نشر هرمس، چاپ اول

دهخدا، علي اکبر، 1377 ، لغت نامه، ج6 ،تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، چاپ ششم

شارل،‌ هانري دو فوشه کور، 1379. زير نظر غلامعلي حداد عادل، دانشنامه جهان اسلام ج5 ، تهران، بنياد دائره المعارف اسلامي، چاپ اول

شهرزوري، شمس‌الدين محمد، 1365،، تاریخ الحکما، ترجمه مقصود علی تبریزی، تهران، چاپ اول

طباطبايي، سيد محمدحسين، 1402، الميزان في تفسير القرآن، ج 4و13 قم، مكتبه النشر

طبري، محمد بن جرير،1329، جامع البيان في تفسير القرآن، ج1، مصر، مطبعه الكبري، چاپ اول

کايلستون، فردريک،1368، تاريخ فلسفه يونان و روم، ترجمه جلال الدين مجتبوي، انتشارات علمي فرهنگي، تهران، چاپ دوم،

گروه نويسندگان، زير نظر چارلز زينر، 1389 ، دانشنامه فشرده اديان زتده، ترجمه نزهت صفا اصفهاني، نشر مرکز، تهران،

لالاند ، آندره ، 1377، فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه ، ترجمه غلامرضا وثیق ، تهران، موسسه فردوسی ایران ، چاپ اول

مطهري، مرتضي، 1381، مجموعه آثار، درس‌‌‌‌هاي اشارات، تهران، نشر صدرا، چاپ هفتم،

مقاتل بن سلیمان ، 1422، تفسیر مقاتل ، ج1 ، بیروت

موسوي همداني، محمدباقر، 1377، ترجمه تفسير الميزان، قم، دفتر انتشارات اسلامي، چ 10

مهرآبادی ،میترا،1380، تاریخ کامل ایران باستان ، تهران ، افراسیاب ، چاپ اول .

نصر، حسن و اليور ليمن، 1383، تاريخ فلسفه اسلامي، تهران، انتشارات حکمت اسلامي، چ 1

**Wisdom as Iranian identity**

**Ali Ismaili Ayoli**

Assistant Professor of Department of Islamic Studies, Semnan University

a\_esmaeeli@semnan.ac.ir

**Hassan Dost Mohammadi**

Instructor and academic staff of Islamic Studies Department of Semnan University

h\_doostmohammadi@semnan.ac.ir

**Hossein Ali Arabi**

Assistant Professor of Department of Islamic Studies, Semnan University

harabi@semnan.ac.ir

**Abstract**

 Wisdom has been the oldest common concept in all nations and religions and one of the attributes of the Almighty God, which means how to live a good life to achieve happiness. Moderation, insight, knowledge and action are the most important components of its existence, and committing sin causes its deterioration, and good deeds strengthen wisdom. Regarding the origin of wisdom, the common opinion in all civilizations is that the beginning of wisdom was from Hermes and Hermetic thinking.

In the history of philosophical thoughts, with the weakness of some results obtained from Masha's philosophy, the Ishraqi school emerged. From Sheikh Ishraq's point of view, for researching philosophical issues and divine wisdom, only rational methods and argumentative reasoning are not enough, but also the conduct of the heart and the effort of the soul. its necessary. From Sohrvardi's point of view, philosophy has gone to Greece from the Orient and Iran. He was influenced by the Pahlavi wisdom of ancient Iran, and in his books and treatises, he used Khosravani's wisdom and its terms, such as idols and statues. Also, in Ishraqi's view, the lord of Platonic types is the Iranian "Amshasbandan" who are close angels.

In ancient Iran, wisdom had a divine origin and was known under the titles of list, value, and event wisdom, and it was known as an outstanding virtue and in the form of advice and preaching (handers). Before Aristotle mentioned wisdom among the four virtues, the four virtues of bravery, justice, chastity and wisdom were common in Iranian philosophy. Wisdom has been involved as one of the important elements in Iranian identity, which, in addition to Greece, was also considered in Islamic wisdom, and Muslim scholars have combined it with Qur'anic wisdom, while this relationship is less visible in the philosophy of the Mashai. In Sadra's transcendental wisdom, the virtue of wisdom is closer to Quranic wisdom. In this article, the principles of Iranian wisdom and its impact on Western philosophy have been examined with a descriptive and analytical method.

**Key words:** Iranian wisdom, social identity, Quranic wisdom, virtue of wisdom, Henderz, Hermetic wisdom